

#### اشاره

مقاله پیشین به بررسی واژه امام و جایگاه امامت در دین پرداخت و فرق «امام مطلق» و «مطلق امام» را بیان کرد و نیز اشاره‌ای کوتاه به یکی از ویژگیهای «امام مطلق» داشت. اما این مقال برسر آن است که به علل تحقق امامت در افراد خاص و نیز به بعضی از ویژگیهای «مطلق امام» بپردازد.

## امام و جایگاه امامت (۲)

آیت‌الله باقر فخار اصفهانی\*

در این بخش راجع به «مطلق امام» و ویژگیهای آن به آیاتی می‌توان استشهد کرد که این دو آیه شریفه از آن جمله‌اند: «وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون»<sup>۱</sup>؛ «وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا و أوحينا إليهم فعل الخيرات وإقام الصلوة و ايتاء الزكوة و كانوا لنا عابدين».<sup>۲</sup> مهم‌ترین بحثی که در این بخش از مقاله به آن پرداخته می‌شود، این است که قسمت اول از آیه شریفه «وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا» اشاره به «علت فاعلی» و «علت غایی» امامت است. بخش دوم آیه شریفه «لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون» نیز اشاره به «علت مادی» و «علت صوری» امامت دارد. بنابراین، لازم است گفتاری هر چند کوتاه در توضیح واژه «علت» و «معلول» آورده شود و سپس به بحث از آن دو آیه شریفه پرداخته شود.

\* استاد آیت‌الله میرزا باقر فخار اصفهانی، مدرّس سطح عالی و خارج در حوزه علمیه اصفهان است. از ایشان تاکنون چندین جلد کتاب، تصحیح متون فقهی و اعتقادات چاپ و منتشر شده است.

۱. سجده، آیه ۲۴.

۲. انبیاء، آیه ۷۳.

## علیت و معلولیت

علیت و معلولیت، رابطه‌ای وجودی بین علت و معلول است. در تقسیم علت گفته اند: العلة هي ما يحتاج الشيء اليه وهي اما ان تكون جزءاً من المعلول او خارج منه؛ و الاول اما ان يكون جزءاً يحصل به الشيء او بالقوة؛ و الاول الصورة و الثاني المادة. و ان كانت خارجة فاما ان يكون مؤثرة او يقف التأثير عليها، فالاول فاعل و الثاني غاية.<sup>۱</sup>

پس علت، دارای چهار قسم است:

۱. علت فاعلی: «و هي التي تفيض وجود المعلول و تفعله.»
  ۲. علت غایی: «و هي کمال الاخير الذي يتوجه اليه الفاعل في فعله.»
  ۳. علت صوری: «و هي الصورة بمعنى ما به الشيء هو هو بالفعل.»
  ۴. علت مادی: «و هي المادة بالنسبة الى النوع المركب منها و من الصورة.»
- به طور مثال، در ساخت یک صندلی، چهار علت قابل تصور است: نجار، علت فاعلی صندلی است. نشستن بر روی صندلی علت غایی است. چوب و میخ، علت مادی به حساب می‌آید. شکل خاصی هم که به آن چوبها داده می‌شود تا به صورت چهار پایه درآید و آماده نشستن گردد، علت صوری نامیده می‌شود.

این علل چهارگانه در آیه شریفه «وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون»<sup>۲</sup> بدین صورت تطبیق می‌شود:

۱. علت فاعلی، حضرت حق تعالی است.
۲. علت غایی، هدایت است.
۳. علت مادی، صبر و دین است.
۴. علت صوری، امامت است. این امر در علت مادی، به صورت بالقوه و استعداد و امکان وجود دارد و هر جا یقین و صبر باشد، خداوند امامت را بالفعل می‌نماید و جعل امامت می‌کند. امام نیز آن انسانی است که متلبس به صفات مذکور در آیه شریفه است.

۱. کشف المراد، ص ۱۱۴؛ نهاية الحكمة، ص ۱۵۶؛ جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲. سجده، آیه ۲۴.

## علت مادی امامت

جهت روشن شدن علت مادی امامت، آیه «وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون»<sup>۱</sup> را مورد بحث قرار می‌دهیم و به تفسیر (شرح اللفظ) آن می‌پردازیم. مرحوم طبرسی (ره) در ذیل این آیه مبارکه می‌فرماید: حمزه و کسائی این آیه را به صورت «لِما صَبَرُوا»، به کسر «لام»، قرائت کرده‌اند و قرائت سایر قراء به صورت «لَمَّا صَبَرُوا» به فتح «لام» و تشدید «میم» است. سپس مرحوم طبرسی دلیل نحوی این دو قرائت و توجیه علمی آن را از ابوعلی فارسی نقل می‌کند و می‌فرماید:

قال ابوعلی: من قرأ «لَمَّا» فانه جعله للمجازاة، إلا ان الفعل المتقدّم

اغنى عن الجواب...تقدیره هنا «لَمَّا صبروا جعلنا هم أئمة». و من قال

«لِما صبروا» علق الجاز «جعلنا» والتقدير «جعلنا منهم أئمة لصبرهم».<sup>۲</sup>

پس اگر آیه به صورت «لِما» قرائت شود، «لام» از حروف جر بوده و متعلق به «جعلنا» خواهد شد. این «لام»، تعلیلیه است که ما بعد خود را علت برای ماقبلش قرار می‌دهد. پس علت اینکه عده‌ای از بنی اسرائیل، منصوب به امامت شدند، این بود که صابر بودند و به آیات الاهی یقین داشتند. اما اگر آیه به صورت «لَمَّا» قرائت شود، «لَمَّا» سه وجه دارد:

۱. «لَمَّا» جازمه مثل «لم» جازمه، که اختصاص به مضارع دارد.

۲. «لَمَّا» به معنای «الآی» استثنائیه است.

۳. «لَمَّا» از «کلم مجازات» است.<sup>۳</sup>

بدیهی است که در این آیه «لَمَّا» نمی‌تواند از قسم اول و دوم باشد، پس «لَمَّا» در اینجا از «کلم مجازات» است.

ابن هشام در حرف «لام» معنی اللیب در توضیح این قسم می‌گوید:

الثانی من أوجه «لَمَّا»، أن تختص بالماضی؛ فَتَقْتَضِي جملتين وجدت

ثانیهما عند وجود اولاهما، نحو «لَمَّا جائتی اکرمته» و یقال فیها:

حرف وجود لوجود.

۱. سجده، آیه ۲۴.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۲۱.

۳. معنی اللیب، ج ۱، ص ۲۸۰.

شمنی در حاشیه مغنی می‌افزاید:

قال بهاءالدين السبكي: و «لَمَّا» حرف عند سيبويه يدلّ على ربط جملة ربط السببية، و على هذا فاللام في قولهم «حرف وجود لوجود» لام التعليل.<sup>۱</sup> با توجه به کلام ابن هشام و نقل شمنی، «لَمَّا» برای تعلیل است و بر این دلالت می‌کند که جمله شرط، علت برای جزاست. البته در آیه مذکور، به دلیل وجود قرینه در جمله قبل، جزا حذف شده است. گویا تقدیر آیه چنین است: «لَمَّا صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون، و جعلنا منهم أئمةً يهدون بأمرنا».

البته براساس نظر ابن سراج، ابوعلی فارسی، ابن جنی و برخی دیگر از نحویان، «لَمَّا» به معنای «حین»، اسم است که در این صورت «مفعول فیه» بوده و عامل نصب آن «جعلنا» خواهد بود. بنابراین، معنای آیه چنین است: جعل امامت بر آنها در زمانی محقق شد که آنها صبر پیشه کردند و به آیات الاهی یقین نمودند. البته نظر خود ابن هشام بر این است که «لَمَّا» به معنای «اذ» است. او در این باره می‌گوید:

و قال ابن مالك: لَمَّا بمعنى اذ و هو أحسن، لانها مختصة بالماضي و بالاضافة الى الجملة.<sup>۲</sup>

اگر این نظر ابن هشام را بپذیریم، در این صورت «لَمَّا» به معنای «اذ» تعلیلیه خواهد بود. پس طبق هر سه قول «لما صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون» علت است و «وجعلنا منهم أئمة» معلول. یعنی علت مادی جعل امامت - و اینکه چگونه برخی لیاقت پیدا می‌کنند تا از جانب خداوند به امامت رسند - این است که آنان صبر پیشه می‌کنند و یقین به آیات الاهی دارند. پس علت مادی جعل امامت، «صبر» و «یقین» است.

#### معنای «کان»

در مورد اینکه «کان» از جهت «علم معانی و بیان» دارای چه خصوصیتی است، بین شیخ رضی (رض) و علامه تفتازانی اختلاف نظر وجود دارد. شیخ رضی می‌فرماید:

«کان» فی نحو «کان زید قائماً» يدلّ على الكون الذي هو الحصول

۱. حاشیه شمنی بر مغنی اللیب، ج ۲، ص ۶۲.

۲. مغنی اللیب، ج ۱، ص ۲۸۰.

المطلق، و خبره يدلّ على الكون المخصوص و هو كون القيام، اى حصوله، فجىء اولاً بلفظ دال على حصول ما، ثمّ عين بالخبر ذلك الحاصل. فكأنّك قلت حصل شيء ثم قلت حصل القيام. فالفائدة فى إيراد مطلق الحصول اولاً ثم تخصيصه، كالفائدة فى ضمير الشأن؛ مع فائدة اخرى ههنا و هى دلالته على تعيين زمان ذلك الحصول المقيد.<sup>۱</sup>

طبق نظر ايشان «كان» مسنده است و ابهام دارد. اسم «كان» مسند اليه است. اما خبر «كان»، جهت توضيح ابهام «كان» است. گویا در جمله «كان زيد قائماً» دو بار به زيد اسناد داده شده است؛ يك بار به طور مجمل و مبهم و بار ديگر به صورت مفصل و واضح. اما علامه تفتازانى مى نويسد:

والمقيد فى نحو «كان زيد منطلقاً» هو منطلقاً لا «كان». لأن منطلقاً هو نفس المسند حقيقة. و فى ذكر «كان»، دلالة على زمان النسبة؛ فهو قيد لمنطلقاً. كما فى قولك: زيد منطلق فى الزمان الماضى.<sup>۲</sup>

طبق نظر تفتازانى، «كان» فقط براى افاده زمان است و «كان» مسند به «زيد» نيست؛ بلكه خبر «كان»، مسند به زيد است و اين كلام مخالف نظر شيخ رضى است. علامه دسوقى نيز به اين اختلاف، تصريح کرده است.<sup>۳</sup> اما هر دوى آنها اذعان دارند كه «كان» براى تقرير و تأكيد است. به نظر مى رسد بهترين بيان در اين باب، كلام علامه جلال الدين سيوطى است كه مى گويد:

إنهم اذا قصدوا التمكن فى صفة و ثباته فيها، وضعوا له صيغاً مخصوصة؛ مثل قولهم «استقرّ زيد فى القيام». او يأتون بالفاظ تدلّ على ذلك بمعونة المقام؛ نحو «اولئك على الهدى من ربهم» فلما دلّ «كان» على كون زيد قائماً، يفهم منه أنّ الغرض منه بيان ثبوت زيد فى صفة القيام.<sup>۴</sup>

يعنى هرگاه عرب بخواهد بگويد كسى ثابت و مستقر در صفتى است، به چند روش اين كار را انجام مى دهد: يا به وسيله لفظ «استقر» آن را بيان مى كند، يا آن را به هيات مخصوص

۱. شرح الكافية فى النحو، ج ۲، ص ۲۹۰.

۲. مطول، ص ۱۵۱.

۳. حاشية دسوقى بر مختصر المعانى، ج ۱، ص ۴۸۱.

۴. الاشباه و النظائر، ج ۸، ص ۲۵۴.

درمی آورد و یا ثبوت و استقرار را به وسیله «کان» بیان می‌کند.

به بیان دیگر، صفت همیشه مستقر در موصوف است و خبر، قائم به مبتداست. مثلاً جمله «زید عالم» بیانگر این است که علم، مستقر در زید است. اما گاه برای تأکید این معنا، «کان» بر سر مبتدا و خبر در می‌آید و معنایش این می‌شود که زید مستقر در علم است و چنان سرگرم آن خبر است که گویا خبر، محیط بر مبتدا شده و همه وجود او را احاطه کرده است. با توجه به آنچه گفته شد، معلوم می‌گردد که «کان» در «کانوا بآیاتنا یوقنون» نیز چنین است. یعنی آنها چنان در یقین به آیات الهی مستقر هستند که یقین به آیات الهی، همه وجود آنان را احاطه کرده است.

### ویژگی «کان»

جمله اسمیه مطلق و مفید استمرار است. اما اگر «کان» بر آن داخل شود، آن جمله مقید به زمانی می‌شود که صیغه «کون» بر آن دلالت دارد. حال اگر عرب بخواهد جمله‌ای را بیان کند که هم افاده تأکید کند و هم مفید استمرار «مسند الیه» در «مسند به» باشد و همچنین استمرار را برساند، «کان» را به صورت صیغه ماضی و خبرش را به صورت صیغه مضارع می‌آورد. جمله «کان زید یقوم» مفید استمرار و تأکید است و ثبوت زید در صفت قیام را می‌رساند. مرحوم شیخ رضی می‌فرماید:

و ما یصلح لاستمرار هو الاسم الجامد نحو «هذا الاسد» او الصفة، نحو «زید قائم». او الفعل المضارع، نحو «زید یقوم فی الحروب» ای هذا عاده. لأنه و ان کان فی الاصل فعلاً دالاً علی أحد الازمنة الا أنه لمضارعه اسم الفاعل لفظاً و معناً... فلذلك إذا قلت «كنت رأیت زیداً» لا یدل علی الاستمرار. و اذا قلت «كنت أراه» فظاهره الاستمرار.<sup>۱</sup>

بنابراین، علت جعل امامت، صبر و یقین معمولی نیست، بلکه استقرار و استمرار بر صبر و یقین است، به طوری که این صبر و یقین تمام وجود امام را احاطه کرده و او را در بر گرفته است.

### واسطه در ثبوت و اثبات

اگر امری علت موجود شدن معلول در عالم خارج گردد، به آن علت، واسطه در «ثبوت»

۱. شرح رضی، ج ۱، ص ۲۵۲.

می‌گویند؛ مثل آتش که علت حرارت در عالم خارج است. یعنی وقتی آتش به وجود خارجی موجود شد، علت وجود حرارت در عالم خارج می‌گردد. اما اگر امری، علت علم پیدا کردن به چیزی باشد، واسطه در «اثبات» نامیده می‌شود. مثلاً اگر ما علم پیدا کنیم که در عالم خارج آتشی وجود دارد، این علم ما به آتش، موجب علم ما به حرارت است. یعنی علم به آتش، واسطه در علم ما به حرارت می‌شود. علم به آتش واسطه در اثبات حرارت است.

با توجه به مطالب مذکور، صبر و یقین نیز که علت تحقق امامت‌اند، واسطه در ثبوت امامت‌اند، نه واسطه در اثبات امامت. براساس آنچه بیان شد، وقتی خبر «کان» فعل مضارع بود، مفید استمرار است و خود «کان» افاده تأکید می‌کند. فایده دیگر این است که اسمش مستقر در خبر آن است. در آیه شریفه «وکانوا بآیاتنا یوقنون» خبر «کان» فعل مضارع است. بنابراین، آن بعض بنی اسرائیل، هم صابر بودند و هم مستغرق در یقین به آیات الله، و در این یقین استمرار داشتند.

بنابراین، صبر و یقین علت امامت آن بعض بنی اسرائیل است. صبر و یقین، علت در تحقق وجود خارجی امامت‌اند که «العلیة و المعلولیه رابطة وجودیة بین المعلول و العلة»<sup>۱</sup>، علت، ایجاد وجود برای معلول می‌کند؛ یعنی اطلاق علیت بر امری صحیح است که علت وجود معلول باشد. در بحث‌های گذشته روشن شد که «علت مادی» امامت، صبر و یقین است؛ لذا در اینجا به تحقیق در کلمه «صبر» و «یقین» پرداخته می‌شود.

### معنای صبر

صبر را چنین معنا کرده‌اند: «ثبات جند فی مقابله جند آخر، قام القتال بینهما؛ لتضاد مقتضاهما و مطالبهما»<sup>۲</sup> شیخ عبدالرزاق کاشانی در شرح کلام خواجه عبدالله انصاری می‌گوید:

الصبر هو حبس النفس عن إظهار الجزع بالشکایة الی الغير مع کون العجز، و إنّما اعتبر فیہ کمون الجزع، لأنّه لو لم یکن الجزع کامناً فی الباطن، فلم یکن صبراً بل کان رضاً.<sup>۳</sup>

بنابراین، «صبر» به معنای منع کردن و بازداشتن نفس از جزع و فرع است. این مفهوم

۱. نهاية الحکمة، ص ۱۵۷؛ بداية الحکمة، ص ۸۸.

۲. المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۱۱۰.

۳. شرح منازل السائرین، ص ۵۸.

فقط در انسان محقق می‌شود و در ملائکه و حیوانات بی‌معناست، زیرا بهائم و حیوانات فقط هوای نفسانی و شهوت دارند و ملائکه نیز فقط دارای نیروی تعبد و عقل اند و فاقد شهوت‌اند. بنابراین، در بهائم و ملائک، دو قوه متضاد جمع نشده است تا در درونشان جدالی صورت گیرد و حبس نفس نمایند و صبر کنند. برخلاف انسان که دارای دو قوه عقل و شهوت است و این دو نیرو به طور دائم در جدال و درگیری‌اند. به همین جهت، صبر در انسان قابل تحقق است. البته ممکن است گفته شود که گاهی حیوانات نیز ستیز می‌کنند و ثبات و مقاومت در آنها نیز مصداق پیدا می‌کند. باید در جواب گفت که این مطلب صحیح است؛ اما بین منع درونی و منع بیرونی تفاوت وجود دارد. هر چند ممکن است در برابر خواسته‌های حیوان، مانعی به وجود آید و حیوان در مقابل آن مانع مقاومت کند؛ لکن این مانع خارج از ذات اوست و به آن صبر گفته نمی‌شود. اما در انسان این مانع امری درونی است و مجادله در درون ذات انسان است؛ نفس مانع از عبادت است و عقل مانع از معصیت. به همین جهت، ثبات و مقاومتی که در مقابل آن مانع به وجود آید، صبر نامیده می‌شود.

#### مراتب صبر

خواجه عبدالله انصاری در ذیل آیه «یا ایها الذین ءامنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون»<sup>۱</sup> گفته است: «اصبروا یعنی فی البلاء، و صابروا یعنی عن المعصية، و رابطوا یعنی عن الطاعة.» شیخ عبدالرزاق کاشانی در شرح آن می‌فرماید:

معنی کلامه ظاهر، و خص الصبر بالبلاء لشهرة استعماله فيه عرفاً، و المصابرة بالمعصية فالأنها مجاهدة النفس و مقاومتها فی نزوعها اليها و المرابطه بالطاعة لأنّ النفس فی الطاعة و رياضتها شبه فرس المرابط فی محاربة الشيطان و دوام ارتياضها.<sup>۲</sup>

پس صبر دارای سه مرتبه است: صبر بر معصیت، صبر بر طاعت و صبر بر مصیبت.

#### ۱. صبر بر معصیت

پایین‌ترین مرتبه صبر، صبر بر معصیت است و دارای دو قسم است. گاهی صبر بر

۱. آل عمران، آیه ۲۰۰.

۲. شرح منازل السائرین، ص ۸۷.



معصیت، به دلیل ترس از عذاب و عقاب است و گاهی صبر بر معصیت، به سبب شرم و حیا از حضرت حق است. این صبر قسم دوم، در مرتبه بالاتری قرار دارد: «فان الحياء شيمه الاحرار والاشراف، والخوف شيمه العبيد؛ فيكون الحياء أحسن من الحذر.»<sup>۱</sup>  
 خداوند در قرآن می‌فرماید: «ولا تستوی الحسنه ولا السيئه ادفع بالتي هي أحسن فإذا الذي بينك وبينه عداوة كأنه ولي حميم \* وما يلقاها إلا الذين صبروا وما يلقاها إلا ذو حظ عظيم.»<sup>۲</sup>  
 مرحوم طبرسی در ذیل می‌فرماید:

و ما يلقها، ای ما یلقى هذه الفعلة و هذه الحالة التي هي دفع السيئة بالحسنة، ألا الذين صبروا على كظم الغيظ و احتمال المكروه ... عن ابي عبدالله (عليه السلام): و ما يلقها، ای ما يلقى هذه الخصلة المذكورة و لا يؤتاها إلا ذو حظ عظيم، ای ذو نصيب وافر من الرأي و العقل.<sup>۳</sup>

بنابراین، کسی می‌تواند در مقابل معاصی صبر کند که بهره فراوانی از عقل برده باشد.

#### ۲. صبر بر طاعت

صبر بر طاعت، بالاتر از صبر بر معصیت است. زیرا لازمه صبر بر طاعت، صبر بر معصیت نیز هست. خداوند می‌فرماید: «إن الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر». لازمه نماز و طاعت، ترک فحشا و منکر و معصیت است. پس برای صبر بر معصیت، می‌توان از صبر بر طاعت مدد گرفت: «واستعينوا بالصبر والصلوة وإنها لكبيرة إلا على الخاشعين \* الذين يظنون أنهم ملاقوا ربهم و أنهم إليه راجعون.»<sup>۴</sup>

بنابر نظر برخی از علما، صبر در این آیه، همان طاعت است و عطف صلوات بر آن، از باب عطف خاص بر عام است. چرا که نماز در بین طاعات، عظمت و اهمیت بیشتری دارد. بنابر نظر علامه زمخشری، ضمیر «إنها» به استعانت برمی‌گردد؛ استعانتی که برگرفته از «استعينوا» است. مثل «اعدلوا هو اقرب للتقوى» که «هو» به «عدل» برگرفته از «اعدلوا» باز می‌گردد. بنابراین، استعانت و یاری گرفتن از صبر و نماز، امر بزرگی است که فقط برای خاشعان،

۱. شرح منازل السائرين، ص ۸۶

۲. فصلت، آیه ۳۴ و ۳۵.

۳. مجمع البيان، ج ۹، ص ۲۳.

۴. بقره، آیه ۴۵ و ۴۶.

سهل و آسان است. خاشعان نیز کسانی هستند که به ملاقات با خداوند و بازگشت به سوی او ایمان دارند. پس صبر بر طاعت، فقط برای اینان، سهل و آسان است. کسی که توفیق یابد و صبر بر طاعت داشته باشد:

قذف الله فيه نور العصمة بدوام المرابطة، فصار محفوظاً معصوماً عن المعصية، و أيضاً فإن الصابر على الطاعة يكون قلبه مع الله متلقياً للالهام، و الصابر عن المعصية يكون نفسه نازعة اليها مشتغلة بوساوسها، فاین هذا من ذاك.<sup>۱</sup>

به تعبیر صاحب شرح منازل السائرین، صبر بر طاعت موجب می‌شود که خداوند نور عصمت در قلب انسان صابر بتاباند.

### ۳. صبر بر مصیبت

ولنبلوکم بشيء من الخوف والجوع ونقص من الأموال والأنفس والثمرات وبشر الصابرين \* الذين إذا أصابتهم مصيبة قالوا إنا لله وإنا إليه راجعون \* أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة وأولئك هم المهتدون.<sup>۲</sup>

طبق این آیه، اگر انسان به یکی از مصیبت‌های مذکور، مبتلا شود و جزع و فرع نکند، صابر است و خداوند به پیامبرش امر می‌کند که به این صابران بشارت دهد. اما اگر کسی مبتلا به آن مصیبت‌ها شود و صبر نماید و علاوه بر آن، «انا لله وانا اليه راجعون» را بر زبان جاری کند و به آن اعتقاد داشته باشد، خداوند بر او صلوات می‌فرستد و مشمول رحمت الاهی می‌گردد. بنابر آنچه پیش از این از علامه جلال‌الدین سیوطی نقل شد، این صلوات و هدایت و رحمت، استمرار دارد و ثابت است.

### الصبر مع الله

از جمله مقاماتی که اهل معرفت برای صبر شمرده‌اند، «الصبر مع الله» یا «الصبر عن الله» است. این مقام برای اهل حضور و مشاهده است و برای اهل محبت به خداوند مفهوم دارد. این در صورتی است که اراده خداوند بر این تعلق بگیرد که محب، در فراق حضرت حق به سر

۱. منازل السائرین، ص ۸۷

۲. بقره، آیه ۱۵۵، ۱۵۶ و ۱۵۷.

برد. حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - در دعای کمیل می‌فرماید: «الهی صبرٌ علی حرّ نارک، فکیف أصبرُ علی فراقک.»

از همین روی، شماری از اهل معرفت گفته‌اند: این همه بی‌قراری و دعا‌های جان‌سوز ائمه(ع) به دلیل همین فراق است. آنان به جهت هدایت خلق، مشغول به خلق شدند و این موجب فراق آنان از محبوب گشت. هرچند این فراق از محبوب به امر خود محبوب است، ولی برای آنان طاقت‌فرسا و جان‌سوز است. استغفار آنان نیز به جهت معصیت یا تعلیم نیست؛ بلکه وجه آن را امام حسین(ع) در دعای عرفه بیان می‌فرماید: «یا مَنْ أَلْبَسَ أَوْلِيَاءَهُ مَلَابِسَ هَيْبَتِهِ، فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُسْتَغْفِرِينَ.»

این کلام مولایمان امام حسین(ع) وجه صحیح استغفار معصومان(ع) را بیان می‌کند؛ چرا که معصومان غنی از غیرالله و فقیر الی الله تبارک و تعالی هستند و با رؤیت هیبت حضرت حق تعالی، غنای ذاتی او را مشاهده می‌کنند و پی به فقر ذاتی خود می‌برند و ناخودآگاه به خاطر فقر ذاتی خویش، طلب غفران و بخشش می‌کنند.

#### اجر صبر

قل یا عباد الذین ءامنوا اتقوا ربکم للذین أحسنوا فی هذه الدنیا حسنة و أرض الله واسعة إتما یوفی الصابرون أجرهم بغير حساب.<sup>۱</sup>

مرحوم طبرسی در ذیل این آیه شریفه می‌فرماید:

«الذین احسنوا» ای فعلوا الاعمال الحسنه و احسنوا الی غیرهم؛ «فی هذه الدنیا الحسنه» ای لهم علی ذلک فی هذه الدنیا حسنة؛ «انما یوفی الصابرين» ای ثوابهم علی طاعتهم و صبرهم علی شدائد الدنیا؛ «بغير حساب» لکنترته لا یمکن عده و حسابہ.<sup>۲</sup>

بنابراین، اجر صابران، بی حساب است. اجر بی حساب، یعنی اجری که بی حد و نامحدود و نامتناهی باشد. این نکته روشن است که نامتناهی دو قسم است: ۱. نامتناهی حقیقی که وجود حضرت حق تعالی است. ۲. نامتناهی اضافی و نسبی. همان‌گونه که در علم منطق آمده، جزئی

۱. زمر، آیه ۱۰.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۳۰.

بر دو قسم است: ۱. جزئی حقیقی؛ مثل زید. ۲. جزئی اضافی؛ مثل انسان. انسان به اعتبار مفهومش کلی است. اما به اعتبار اینکه یکی از افراد حیوان محسوب می‌شود، جزئی است. نامتناهی اضافی نیز این گونه است. یعنی نسبت به خداوند تبارک و تعالی، محدود است؛ اما نسبت به انسان، نامحدود است و عقل انسانی به انتهای آن نمی‌رسد. بنابراین، اجر صابران، از حد فهم انسان بالاتر است و نسبت به درک انسان نامتناهی است. شاید یکی از آثار آن، اعطای نور عصمت به صابر باشد که سابقاً گفته شد. «صبر» در آیه مورد بحث نیز اطلاق دارد و شامل همهٔ مراحل صبر می‌شود.

### یقین به آیات الاهی

گفتیم که علت مادی جعل امامت، از دو جزء تشکیل شده است: ۱. صبر. ۲. یقین به آیات الاهی. در مورد جزء اول، مطالبی بیان شد. اکنون نوبت جزء دوم، یعنی یقین به آیات الاهی می‌رسد. در اینجا دو کلمه وجود دارد: ۱. آیات الاهی. ۲. یقین.

### بررسی واژه «آیات»

آیات، جمع آیه به معنای علامت و دلیل بر وجود یک شیء است. آیه در قرآن، در دو معنا به کار می‌رود: ۱. آیات قرآنی. ۲. آیات تکوینی.

### ۱. آیات قرآنی

قرآن کریم در موارد مختلفی به این آیات اشاره کرده است:

تلك آیات الكتاب المبين<sup>۱</sup>

الر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر<sup>۲</sup>  
 المر تلك آیات الكتاب والذی أنزل إلیک من ربک الحق ولكن اکثر  
 الناس لایؤمنون.<sup>۳</sup>

مرحوم قاضی سعید قمی می‌فرماید:

ثم اعلم انه اذا انتظمت الحروف، سمیت کلاماً. و اذا ائتلفت الکلمات

۱. قصص، آیه ۲.

۲. هود، آیه ۱.

۳. رعد، آیه ۱.

سمّیت آیه. و اذا اجتمعت الآيات، سمّیت سورة. و اذا انتظمت کلمات  
فصاعداً سمّی المجموع آیه، ای علامه علی أمر.<sup>۱</sup>

پس آیات قرآن، علامت و نشانه‌ای بر وجود حضرت حق تعالی هستند؛ اما نه برای هر  
کس، بلکه فقط برای کسانی که ایمان به خداوند متعال دارند:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ  
زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.<sup>۲</sup>

همچنین کسانی که به سبب شناخت و معرفت حضرت حق تعالی، هنگام شنیدن آیات  
قرآن، از شدت شوق گریه می‌کنند:

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا  
عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ.<sup>۳</sup>

البته باید توجه داشت که علامت و دلیل بودن این آیات، بدین معناست که موجب ازدیاد  
ایمان در قلوب مؤمنان می‌شود. اما در منافقان و کسانی که دارای قلبهای مریض و آلوده‌ای  
هستند، موجب ازدیاد آلودگی می‌گردد:

وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيْكُمُ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ  
آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ \* وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ  
فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ.<sup>۴</sup>

## ۲. آیات تکوینی

منظور از آیات تکوینی، علامات و نشانه‌هایی است که در زمین، آسمان، کهکشانها و در  
عالم طبیعت و عالم ملکوت دیده می‌شود و اطراف ما را احاطه کرده است.

وَمِنَ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ \* وَمِنَ آيَاتِهِ  
أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً

۱. شرح توحید صدوق، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲. انفال، آیه ۲.

۳. مائده، آیه ۸۳.

۴. توبه، آیه ۱۲۴ و ۱۲۵.

ورحمة إن فی ذلک لآیاتٍ لقومٍ یتفکرون.<sup>۱</sup>  
 ومن آیاته خلق السماوات والأرض واختلاف ألسنتکم وألوانکم إن فی ذلک لآیاتٍ للعالمین.<sup>۲</sup>  
 ومن آیاته منامکم باللیل والنهار وابتغائکم من فضله إن فی ذلک لآیاتٍ لقومٍ یسمعون.<sup>۳</sup>  
 ومن آیاته یریکم البرق خوفاً وطمعاً وینزل من السماء ماءً فیحیی به الأرض بعد موتها إن فی ذلک لآیاتٍ لقومٍ یعقلون.<sup>۴</sup>  
 وفی الأرض آیاتٍ للموقنین.<sup>۵</sup>

شکی نیست که زمین و آسمان و ... دلیل و نشانه وجود حضرت حق تعالی هستند. اما با توجه به آیات مذکور، این دلیل و نشانه بودن برای کسانی است که اهل تفکر، تعقل، علم و یقین باشند و گوش شنوا داشته باشند. اما کسانی که در عالم حیوانیت به سر می‌برند و تنها فکر و اندیشه آنان، زندگی در این حیات مادی است، نمی‌توانند نشانه بودن آیات تکوینی را بفهمند. مگر اینکه کمی از عالم حیوانیت خارج شوند و به عالم انسانیت قدم گذارند. به طور مثال، اگر بخواهند مفهوم جمع را به کودکی یاد بدهند و به او بفهمانند که دو به علاوه دو، مساوی با چهار است، دو سیب به او نشان می‌دهند و تعداد آنها را از کودک می‌پرسند. سپس دو سیب دیگر به او نشان می‌دهند و تعداد آنها را نیز از کودک می‌پرسند، بعد آن سیبها را کنار هم قرار داده و از کودک می‌خواهند که تعداد مجموع سیبها را بگوید، سپس به او می‌گویند: دو سیب به علاوه دو سیب، می‌شود چهار سیب. بدین ترتیب، مفهوم جمع را به آن کودک آموزش می‌دهند. اما سخن در این است که زمانی می‌توان مفهوم جمع را به کودک آموزش داد که او قبلاً مفهوم اعداد را یاد گرفته باشد و با آن آشنا باشد. در غیر این صورت، محال است که بتوان مفهوم جمع را به او آموزش داد.

۱. روم، آیه ۲۰ و ۲۱.

۲. روم، آیه ۲۲.

۳. روم، آیه ۲۳.

۴. روم، آیه ۲۴.

۵. ذاریات، آیه ۲۰.

پس برای فهم آیات الاهی، باید به مقام انسانیت رسید. و اولین قدم در عالم انسانیت، علم و یقین و تقواست.

خواجه عبدالله انصاری می‌گوید:

اليقين مركب الاخذ في هذا الطريق، و هو غاية درجات العامة و قيل  
اول خطوة الخاصة.

عبدالرزاق کاشانی در شرح آن می‌فرماید:

المركب هو الذي يحمل المسافة في الطريق، فاستعارة لليقين. لأن  
الأخذ في هذا الطريق أي شارع فيه لا يمكنه السير فيه إلا إذا حمله  
اليقين، و لولاه لم يثبت قدم احد فيه . . . و هو نهاية ما يرتقى اليه العباد  
من اهل الظاهر، و به يمكن الانتقال الى درجات الخاصة.<sup>۱</sup>

با توجه به اینکه آیات قرآنی و آیات تکوینی، علامت و نشانه خداوندند و این نشانه‌ها در همه جای عالم، پراکنده و موجودند، اگر کسی به این آیات ایمان داشته باشد و بدان یقین کند، به طور طبیعی در همه جا و همه حال نشانه‌های خداوند را می‌بیند و از او غافل نمی‌شود و به طور مدام، قلباً و لساناً و عملاً به یاد او خواهد بود. بزرگان عرفا در این باره می‌گویند:

فإن لاحظت بعين البیان و البرهان، ترى وجود تعالی ظهر بالمظاهر. و  
إن أبصرت بعين الحقيقة و العیان، ترى الاشياء ظهرت بوجوده.<sup>۲</sup>

یعنی: اگر به دیده عقل بر جهان نظر کنی، آن را مظهر حق بینی، و اگر چشم حقیقت بین جان گشوده شود، درمی‌یابیم که همه هستی به وجود او آشکار شده‌اند، و این است معنای «هو الظاهر و هو الباطن». این شخص مثل کسی است که بداند دوربینهایی به طور منظم و متناوب، کارهای او را ثبت و ضبط می‌کنند و لحظه‌ای غافل نیستند، و مرتب به او گوشزد می‌شود:

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم  
با شما نامحرمان ما خامشیم

دیگر چنین شخصی نمی‌تواند مرتکب خطایی گردد و گناهی از او صادر شود. چنین انسانی معصوم خواهد بود و مقام عصمت برای او ثابت است. همچنین طبق آیه «إن الذین کذبوا

۱. شرح منازل السائرين، ص ۱۲۲.

۲. منتخباتی از آثار حکمای ایران، ج ۳، ص ۴۲۵.

بآیاتنا واستكبروا عنها لا تُفْتَحْ لهم أبواب السماء ولا يدخلون الجنة»<sup>۱</sup> کسانی که آیات الاهی را تکذیب می‌کنند، ابواب آسمان بر آنها گشوده نمی‌شود. مفهوم این کلام این است که اگر کسی به آیات الاهی ایمان داشته باشد، ابواب آسمان بر او گشوده می‌شود و ملکوت سماوات را می‌بیند و هیچ شکی و غلی در قلب او باقی نمی‌ماند: «ونزعنا ما فی صدورهم من غلّ»<sup>۲</sup>.

### یقین

«علم» و «یقین» دو واژه‌ای هستند که از جهاتی با هم مترادف و از جهاتی متغایرنند. طبق تعریف علمای منطق، علم عبارت است از «حضور صورة الشيء عند العقل». در تقسیم آن نیز گفته‌اند: «ان كان ادعانا للنسبة فتصديق والّا فتصور».

به طور مثال، در «زید قائم»، «زید» و «قائم» و «نسبت حکمیه بین زید و قائم» را تصور می‌گویند. وقتی این سه تصور در ذهن انسان حاصل شد و به نسبت میان «قیام» و «زید» اذعان کرد، این اذعان را تصدیق یا حکم می‌نامند. پس علم بر دو قسم است: تصور و تصدیق. حال اگر این تصدیق و اذعان به حکم که در ذهن صورت می‌گیرد، احتمال خلافی در آن باشد، آن را «ظن» می‌نامند، و اگر احتمال خلاف نداشته باشد، آن را «علم» و «یقین» می‌گویند. بنابراین، وجه اشتراک «علم» و «یقین» همان «حصول صورة الشيء عند العقول» است. اما تفاوت آن دو در این است که وقتی به علم، «یقین» می‌گویند که انسان نسبت به آن دانسته، سکون و آرامش پیدا کند و از حال اضطراب خارج شود. چرا که «علم» همیشه همراه با سکون و آرامش نیست. چه بسا انسان به چیزی علم دارد، ولی آرامش جان ندارد. مثل اینکه انسان علم دارد که میّت هیچ زبانی ندارد، اما از بودن آن پریشان می‌شود. به همین جهت برخی گفته‌اند:

الایقان، اتقان العلم بنفی الشبهة و الشک عنه بالاستدلال، و هو  
-الیقین- فی اصل اللغة ینبئ عن السکون و الظهور. یقال: یقن الماء  
إذا سکن فظهر ما تحته.<sup>۳</sup>

یقین عالی‌ترین مرتبه علم است و مرتبه بالاتر این است که علم یقینی، مطابق واقع بوده

۱. اعراف، آیه ۴۰.

۲. اعراف، آیه ۴۳.

۳. تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۹۴.



و از روی تقلید نباشد.<sup>۱</sup>

علم تقسیم دیگری نیز دارد، زیرا اگر علم به یک شیء از روی سند و مدرک و دلیل باشد، آن را «علم اکتسابی» و علم جلی نیز می‌گویند. آن نیز هر علمی است که به برهان «لم» یا «ان» و یا به وسیله تجربیات و یا متواترات به دست آید. اگر انسانی تصفیة دل کند، بر اسراری آگاهی می‌یابد که آن را علم خفی گویند: «و هو ینبت فی الاسرار الطاهرة من الابرار الزاکية بماء الرياضة الخالصة، کرؤية ملکوت السماوات و الارضین».<sup>۲</sup>

هر گاه انسان از عالم حیوانیت به عالم ملکوت عروج کند و به مقام «حیات دل» برسد، او را «علم حضوری» عطا کنند که آن را علم لدنی گویند که:

اسناده وجوده، و ادراکه عیانه، لیس بینه و بین الغیب حجاب، ای علم لا ینکون الا من لدنه رحمة و موهبة. کقوله تعالی فی حق الخضر - علی نبینا و آله و علیه السلام - «فوجدنا عبداً من عبادنا، آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علماً»<sup>۳</sup> ... فلا یمکن تعریفه للغير.<sup>۴</sup>

از این نکته نیز نباید غفلت کرد که علم دارای سه جهت است:

الجهة الاولى: جهة كونه صفة قائمة بنفس العالم من حيث إنشاء النفسی فی صقعها الداخلي صورة علی طبق ذی الصورة، ینکون ذیها معلوماً بتوسط تلك الصورة، فالمعلوم اولاً و بالذات هی الصورة، و تلك الصورة هی حقيقة العلم و المعلوم.

الجهة الثانية: جهة اضافة الصورة لذی الصورة، و هی جهة كشف عن المعلوم و مُحَرَزِيتِهِ له و اراءته للواقع المنكشف و هذه الجهة مترتبة علی الجهة الاولى.

الجهة الثالثة: جهة البناء و الجری العملی علی وفق العلم... و لعلّه لذلك سُمی العلم اعتقاداً، لما فیهِ من عقد القلب علی وفق المعتقد و البناء العملی علیه.

۱. المنطق، ص ۱۳.

۲. شرح منازل السائرین، ص ۱۴۱.

۳. كهف، آیه ۶۵.

۴. شرح منازل السائرین، ص ۱۴۳.

فهذه الجهات الثلاثة كلها مجتمعة في العلم و تكون من لوازم ذات العلم، حيث إنّ حصول الصورة عبارة عن حقيقة العلم، و مُحَرزِيته وجداني و البناء العملي عليه قهرى.<sup>۱</sup>

پس در هر علمی سه جهت جاری است: ۱. حصول صورت. ۲. ارائه طریق. ۳. بنای علمی. این جهت‌های سه‌گانه برای «علمی» است که با سکون قلبی - یقین - همراه باشد؛ زیرا گاهی علم حاصل می‌شود، اما بنای عملی بر آن استوار نمی‌شود، چراکه سکون و آرامش قلبی را همراه ندارد. گاهی نیز همراه سکون قلب و آرامش جان است که چنین علمی را «یقین» می‌نامند و از همین روی آن را «علم الیقین» نیز می‌گویند. روشن‌ترین «علم» هنگامی است که از مرحله «علم الیقین» بگذریم و رتبه «حق الیقین» را دریابیم و به بالاترین مقام که «عین الیقین» است برسیم. آن علم را «علم خفی» و «علم لدنی» نیز می‌گویند.

#### عقل، راه تحصیل یقین

یقین به آیات، از طریق عقل به دست می‌آید. این عقل در همه مکلفان وجود دارد و به وسیله همین عقل است که هدایت به دین می‌شوند. امام صادق (ع) می‌فرماید:

دعامة الانسان العقل، و العقل منه الفطنة و الفهم و الحفظ و العلم، و بالعقل يكمل، و هو دليله و مبصره و مفتاح امره، فاذا كان تأييد عقله من النور كان عالماً حافظاً ذاكراً فهماً. فعلم بذلك «كيف» و «لِمَ» و «حيث». و عرف مجراه و موصوله، و مفصوله، و اخلص الوجدانية لله و الاقرار بالطاعة. فاذا فعل ذلك كان مستدرکاً لمافات، و وارداً على ما هو آت يعرف ما هو فيه، و لأى شىء هو هنا، و من اين تأتیه، و الى ما هو صائر. و ذلك كله من تأييد العقل.<sup>۲</sup>

مرحوم مجلسی اول در ذیل این حدیث می‌فرماید:

اعلم إنّ هذا الحديث مشتمل على حقائق كثيرة و لا يمكن بيانه؛ لانّ هذا أحوال اوليائه تعالى، الذين نوروا عقولهم بأنوار ذكر الدائم، حتى صار قلوبهم خزائن الله تعالى ويلهمون في كلّ آن بما يحتاجون اليه من

۱. فوائد الاصول، تقریرات درس مرحوم محقق نائینی، ج ۳، ص ۱۶.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹.

الترقی الی المراتب العالیة من محبته و معرفته و قربه و وصاله، اوصلنا  
 الله تعالى و سائر المؤمنین الیها.<sup>۱</sup>

بنابراین، ملاک انسانیت، عقل است و منشأ فهم، فطانت، علم، حفظ و کلید هدایت و ترقی  
 انسان نیز همان عقل خواهد بود. اگر عقل انسانی، اسیر شهوت و هوای نفس گردد و مکسوف  
 و پوشیده بماند، مصداق «اولئک کالانعام بل هم اضل»<sup>۲</sup> می‌شود. اما اگر انسان از عقل پیروی  
 کند، به وحدانیت خداوند اعتقاد می‌یابد و مطیع مقام ربوبی می‌گردد و به طور طبیعی در زمره  
 هدایت یافتگان قرار می‌گیرد و به مقام اهتدا می‌رسد و روز به روز بر هدایت او افزوده گردد:  
 «والذین اهتدوا زادهم هدی»<sup>۳</sup> «ویزید الله الذین اهتدوا هدی»<sup>۴</sup>.

این هدایت و ازدیاد آن، نوری است که در دنیا و آخرت راهگشای انسان است: «والذین  
 آمنوا معه نورهم یسعی بین أیدیهم وبأیمانهم یقولون ربنا أتمم لنا نورنا»<sup>۵</sup>. کسی که منور به  
 این نور نگردد، مصداق این آیه است: «و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور»<sup>۶</sup>. پس طبق  
 حدیث مذکور، هر گاه عقل نورانی گشت، انسان علم پیدا می‌کند که در کجاست و برای چیست،  
 دوستش کیست و دشمنش چه کسی است و... بدین ترتیب، فرد به مصالح و مفساد خود و  
 دیگران آگاه می‌شود و مصلحت و مفسده خود و دیگر بندگان خدا را تشخیص می‌دهد و قابلیت  
 پیدا می‌کند که امامت خلق را به دست گیرد و آنان را هدایت کند و مصداق «یهدون بامرنا»  
 گردد. با توجه به آنچه گفته شد، این مطلب روشن می‌شود که آن بعض بنی اسرائیل که صابر  
 و موقن به آیات الله بودند، دائماً در ذکر الله و یاد آن حضرت روزگار خود را سپری می‌کردند.  
 بر همین اساس باید گفت: از ویژگیهای «مطلق امام» این است که در «ذکر دائم» به سر  
 می‌برد و آن «ذکر دائم» که عارف صمدانی و فقیه ربانی و محدث الاهی، مرحوم شیخ محمدتقی  
 مجلسی (قده) به آن اشاره کرد همین است. یعنی هیچ گاه و در هیچ مرحله‌ای از یاد حضرت  
 حق غافل نیست.

۱. روضة المتقین، ج ۱۲، ص ۲۴۳.

۲. اعراف، آیه ۱۷۹.

۳. محمد، آیه ۱۷.

۴. مریم، آیه ۷۶.

۵. تحریم، آیه ۸.

۶. نور، آیه ۴۰.

چنین انسانی به مقام امامت نائل می‌شود و بدیهی است که انسان دائم الذکر نه سهو می‌کند و نه خطا؛ زیرا درهای ملکوت آسمان بر روی او گشاده است و همه چیز را نشانه او می‌داند. چنین کسی در یک لحظه هم از آیات الله مُنْفَك نیست و چون غفلت نمی‌کند، معصیتی هم از او سر نمی‌زند و چون به او علم داده شده است، سهو هم نمی‌کند. لذا به برهان «إِنَّ» کشف می‌کنیم چنین انسانی دارای عصمت و امامت است.

### علت فاعلی امامت

به موجب آیه «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»<sup>۱</sup> رحمت الاهی بر حضرت حق تعالی واجب است و هر محلی که قابلیت کمالی را داشته باشد، رحمت الاهی اقتضا می‌کند که آن کمال را به آن محل عطا کند. به طور مثال، اگر کسی تقوا داشته باشد، قابلیت این را دارد که صاحب فرقان شود و کارش گشایش یابد. خداوند نیز به مقتضای رحمتش، فرقان و گشایش را به او عطا می‌کند: «إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فِرْقَانًا»<sup>۲</sup> «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»<sup>۳</sup>.

همچنین اگر اهالی شهر و روستایی، مؤمن و با تقوا شوند، این قابلیت را پیدا می‌کنند که برکات بر آنها نازل شود. خداوند نیز این برکات را به آنان عطا می‌کند: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ»<sup>۴</sup>.

با توجه به مباحث گذشته، اگر کسی صبر پیشه کند و به آیات الاهی یقین داشته باشد و بر آن استقامت ورزد، قابلیت امامت را دارا می‌شود و بر خداوند فرض و واجب است که او را به امامت منصوب کند و در او جعل امامت نماید.

### وجوب تکلیفی و وجوب ذاتی گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در اصطلاح فقهی، وجوب به این معناست که مولا از عبد و بنده‌اش بخواهد کاری را انجام دهد. در این صورت، بر عبد لازم و واجب است که آن عمل را به انجام رساند که آن را «وجوب

۱. انعام، آیه ۵۴.

۲. انفال، آیه ۲۹.

۳. طلاق، آیه ۲.

۴. اعراف، آیه ۹۶.

تکلیفی» می‌گویند. اما در اصطلاح فلسفه و کلام، وجوب به معنای لزوم است؛ یعنی لازم ذاتی شیء. مثلاً وقتی گفته می‌شود «واجب است عدد چهار، زوج باشد»، یعنی اینکه لازم ذاتی چهار، زوجیت است. در مورد خداوند متعال نیز چنین است. اگر گفته می‌شود لطف و رحمت بر خداوند واجب است، یعنی اینکه لازم ذاتی حضرت حق تعالی، لطف و رحمت است. مرحوم آیت‌الله سبزواری در این باره می‌فرماید:

و معنى الوجوب على الله تعالى، حسن فعله و قبح فعله و كلما كان كذلك فهو واجب عليه، قال الله تعالى «ومن أوفى بعهده من الله»<sup>۱</sup> و قال «فلن يخلف الله عهده»<sup>۲</sup>.

پس خداوند، «فعال مایشاء» و مختار است و در افعالش مُکره و مجبور نیست و کسی نمی‌تواند کاری را بر او تحمیل کند، بلکه مقتضای ذات خداوند، لطف و رحمت و فیض است و ذات اقدس الهی مقتضی است که کارهای قبیح مثل ظلم از او صادر نشود. لذا گفته می‌شود ظلم بر خداوند قبیح است.

همین نکته در انسان هم جاری است. اینکه گفته می‌شود «انسان مختار آفریده شده است»، یعنی در کارهایش مُکره و مجبور نیست، نه اینکه آزاد است و می‌تواند هرکاری را انجام دهد. در واقع عقل انسان مانع بعضی از کارهای انسان است. اگر کارهای او مطابق با عقل باشد، تحسین می‌شود و اگر مخالف عقل باشد، مورد مذمت واقع می‌گردد. انسان عبد و مکلف آفریده شده است، نه آزاد و رها. اگر حضرت حق را عبادت بکند مثاب است و اگر عصیان کند معاقب می‌شود. اگر انسان آزاد آفریده شده بود، عقاب و ثواب معنا نداشت و تحسین و تقبیح او بی‌مفهوم بود. پس انسان در افعالش مکره نیست، اما چنان آزاد هم نیست که هر کاری را هوای نفسش خواست انجام دهد. لذا می‌توان گفت: انسان مکلف و مختار آفریده شده است و در انجام تکالیف مجبور و مُکره نیست.

#### معنای جعل

الجعل هو تغيير صورة الشيء بايجاد الاثر فيه، مثل جعل الطين خزفاً؛

۱. توبه، آیه ۱۱۱.

۲. بقره، آیه ۸۰. نک: مواهب الرحمن، ج ۱، ص ۳۳۴.

او بمعنی الاحداث كما فى قوله تعالى «وجعل الظلمات والنور» و «جعل لكم السمع والابصار»<sup>۱</sup>.

جعل در آیه «وجعلنا منهم ائمة» به معنای احداث و ایجاد مجعول است. مجعولات به جعل خارجی، اعیان ثابت‌ه‌ای هستند که در علم خداوند مطرح‌اند و خداوند به قوایل و افعال آنان علم دارد و ایجاد آنها، به وسیله «کن» صورت می‌گیرد. با توجه به آیه مبارکه، خداوند می‌داند که این مصادیق امامت وقتی در عالم خارج موجود شوند، صابر خواهند بود و به آیات الهی یقین خواهند داشت و قابلیت امامت را خواهند داشت. به همین جهت، خداوند آنان را از ابتدای خلقت، امام خلق می‌کند.

### جعل و جبر

اشکال: اگر خداوند می‌داند که اینان امام خواهند بود و افرادی همچون ابن‌ملجم، شقی خواهند گشت، در این صورت جبر پیش می‌آید!

پاسخ: علم به یک شخص و اراده و فعل او، موجب نمی‌شود که آن شخص مختار و صاحب اختیار، مجبور و مُکره گردد. اگر شما از اراده و فعل کسی مطلع باشید، آیا علم شما موجب اجبار و اکراه او بر آن فعل می‌شود؟ بالعکس، اگر کسی از اراده و فعل شما آگاه باشد، آیا علم او موجب اکراه و اجبار شما بر آن فعل می‌گردد؟ یقیناً علم به اراده و فعل یک فرد، موجب اکراه و اجبار او بر آن فعل نمی‌شود. علم خداوند نیز موجب اجبار و اکراه انسان مختار نمی‌گردد. زیرا علم و اراده انسان در طول علم و اراده خداوند است نه در عرض علم و اراده او تا تعارض و جبر پیش بیاید؛ زیرا اگر علم و اراده خداوند در عرض علم انسان بود، دو علم متعارض حاصل می‌شد و علم قادر متعال غلبه بر علم انسان ضعیف می‌کرد و اراده از انسان سلب می‌شد و در نهایت جبر پیش می‌آمد.

علم و اراده انسان در طول علم و اراده خداوند است، به این معنا که علم و اراده ربوبی به مختار بودن انسان تعلق گرفته است. دلیل این مطلب کلام حضرت امام صادق (ع) است که می‌فرماید: «لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین.» وقتی چنین شد، یعنی علم و اراده انسان در طول علم و اراده حضرت حق قرار گرفت، سعید بودن و شقی بودن انسان هم از همان ابتدا

۱. فروق اللغة، ص ۱۲۸.

و در شکم مادر برای خداوند مشخص است: «السعيد سعيدٌ في بطن أمه و الشقى شقى في بطن أمه.» ولی هیچ گونه جبری به وجود نمی آید و اختیار انسان سلب نمی شود؛ زیرا اراده حضرت حق بر این قرار گرفته که انسان مختار آفریده شود. بر همین اساس، «جبر» در کار نیست، چرا که اراده خداوند بر این قرار گرفته که انسان مختار باشد. اما انسان آزاد هم نیست، چرا که مختار بودن انسان به اراده حضرت حق است. پس «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین.»

### عصمت «مطلق امام»

با توجه به آنچه بیان شد، معلوم می شود که چرا پیامبر و یا امام معصوم آفریده شده است؛ چون خداوند می داند که این شخص معصوم است. به همین جهت می گوئیم امام از اول خلقت معصوم است، چون از همان ابتدای خلقت امام است و با اراده خود، صابر و موقن به آیات خداوند است و چنین انسانی نه خطا می کند و نه معصیت.

بنابراین، یکی از ویژگیهای امام، عصمت است و کسی که از همان ابتدای خلقت، امام آفریده شده باشد، خصوصیات امام را هم خواهد داشت. بنابراین، چون خداوند متعال می داند، عده ای صابرند و به آیات الهی یقین دارند، آنها را «امام» و معصوم می آفریند. اما سبب جعل امامت بر آنها، همان صابر بودن و داشتن یقین به آیات الهی است.

### پاسخ به یک پرسش

پرسش: چرا منصب امامت، منصبی جعلی و انتصابی است و امام باید از جانب خداوند منصوب شود و مردم نمی توانند او را انتخاب کنند؟

پاسخ: با توجه به بحثهای گذشته، امام دارای خصوصیات است. از جمله اینکه امام به آیات الهی یقین دارد، دائم الذکر است، در طاعت و معصیت و مصیبت، صبر پیشه می کند، دارای مقام عصمت است و درهای آسمان بر او گشوده است و مصالح و مفاسد خود و دیگران را می داند. این مقامات مواردی نیست که انسانهای عادی بفهمند و کسی را که دارای آن مقامات است، به امامت برگزینند، بلکه فقط خداوند به این مقام آگاه است و تنها اوست که می تواند چنین فردی را بشناسد و برای امامت و هدایت دیگران منصوب کند. به این حدیث دقت کنید! امام صادق(ع) می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ فِي النَّبِيِّ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْحَيَاةِ فِيهِ دَبٌّ وَ دَرَجٌ، وَ رُوحٌ

القوة فيه نهض وجاهد، وروح الشهوة فيه اكل و شرب، و أتى النساء من حلال، و روح الايمان فبه أمن و عدل، و روح القدس فصار الى الامام. و روح القدس لا ينام و لا يغفل و لا يلهو و لا يزهو، و الاربعة الارواح تنام و تغفل و تزهو و تلهو، و روح القدس كان يرى به.<sup>۱</sup>

با توجه به این حدیث شریف می‌توان گفت: پایین‌ترین مرتبه امام، همان جنبه انسانی اوست که می‌خورد و می‌آشامد و ازدواج می‌کند و... اعلی مراتب آن، مرتبه روح القدس است که انسانهای معمولی فاقد آن هستند. همان‌گونه که یک درخت به علت نداشتن روح حیوانی نمی‌تواند حقیقت حیوان را درک کند و همان‌گونه که یک حیوان به علت نداشتن روح انسانی نمی‌تواند حقیقت انسان را درک کند، انسان نیز به علت نداشتن روح قدسی، از درک حقیقت امام معصوم که دارای روح قدسی است، ناتوان است. بر همین اساس است که مولایمان حضرت رضا(ع) می‌فرماید:

هل يعرفون قدر الامامة و محلها من الامة، فيجوز فيها اختيارهم؟ إن الامامة اجلّ قدراً و أعظم شأناً و أعلى مكاناً و أمتع جانباً و أبعد غوراً، من أن يبلغها الناس بعقولهم، او ينالوها بأرائهم، او يقيموا اماماً باختيارهم.<sup>۲</sup>

مستفاد از کلام امام هشتم(ع) این است که عقول از درک حقیقت امام عاجزند و امکان ندارد انتخاب امام به عهده مردم گذارده شود.

### بشر بودن پیامبر

ممکن است کسی بگوید این مطلب شما خلاف صریح این آیه قرآن است که می‌فرماید: «قل إنما أنا بشرٌ مثلکم یوحی الیّ». <sup>۳</sup> همچنین ممکن است گفته شود اگر آنها فوق بشر باشند چگونه می‌توان به آنها اقتدا کرد. پاسخ این است که با کمی دقت در خود آیه شریفه جواب سؤال اول به دست می‌آید. زیرا ما ادعا نمی‌کنیم که آنها بشر نیستند، بلکه مدعی هستیم که آنها علاوه بر جنبه بشری، جنبه روح القدس هم دارند. لذا در آیه می‌فرماید: «انا بشرٌ مثلکم»؛

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. همان، ص ۱۵۴.

۳. کهف، آیه ۱۱۰.



من بشری مثل شما هستم، اما یک خصوصیت در من هست که در شما نیست: به من وحی می‌شود. نظیر اینکه انسان، حیوانی را مورد خطاب قرار دهد و بگوید: من هم حیوانی هستم مثل تو. فقط من عقل دارم و تو نداری.

اما پاسخ سؤال دوم: آیا نه این است که مراد از اقتدا پیروی است؟ قرآن بر حسب ظاهر همانند دیگر کتابها نوشته و چاپ می‌شود و در قفسه کتابخانه قرار می‌گیرد، اما به حسب حقیقت نور است: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». به هر حال، اگر به پیامبر خطاب شد که «قل انما انا بشر»، در خطاب دیگر فرمود: «ما ارسلناك الا رحمة للعالمين». و مگر نه این است که ما موظفیم بنابر آیه «أطيعوا الله»<sup>۱</sup> پیرو خدا باشیم؟ پس اقتدا به امام معصوم جائز است. به علاوه، اسوه بودن آن بزرگواران به معنای این نیست که مأموم عیناً بتواند تمام مراحل عبادی امام را انجام دهد، زیرا هرگز مأموم نمی‌تواند به مقام عصمت امام، علم امام و... برسد. بر همین اساس، مولا علی(ع) می‌فرماید:

أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ أَمَامًا، يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ، أَلَا وَإِنَّ  
 أَمَامَكُمْ قَدْ أَكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ، وَ مِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ. أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا  
 تَقْدَرُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ، وَ لَكِنْ أَعْيُنُونِي بَوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عَفَّةٍ وَ سَدَادٍ...<sup>۲</sup>

امام می‌فرماید: «شما نمی‌توانید مثل من باشید.» سز این سخن واضح است، زیرا او معصوم است، عالم به غیب است و در مقامات کمالی نه بشر فوق العاده، بلکه فوق بشر است. اما اینکه فرمود: «اعینونی بورع و اجتهاد...»، اعانه آن حضرت به تقوا و عبادت و عفت و پاکی، برای هدایت و طهارت نفس خود ماست. لذا در خطبه ۱۳۶ نهج البلاغه می‌فرماید: «لیس امری و امرکم واحداً، اِنّی اریدکم لله و انتم تریدوننی لانفسکم، ایها الناس: اَعینونی علی انفسکم.» هدایت امام از طرف امام، کامل است، اما قابل باید قابلیت هدایت را پیدا کند. تا انسانی به مقام ورع، عبادت، پاکدامنی و پاکی نرسد، نمی‌تواند از علم امام استفاده کند، بلکه نمی‌تواند نور امام را ببیند تا از آن نور بهره ببرد.

۱. آل عمران، آیه ۳۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۴۵.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی